

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۲۷، اشعیا ۵۶-۵۷

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۲۷، اشعیا فصل‌های ۵۶ و ۵۷ است.

فکر می‌کنم وقتش رسیده. پس، بیایید شروع کنیم. این هفته داستان فوق‌العاده‌ای در مورد خودم شنیدم. یکی از دانشجویان سابقم گفت که در حال جمع کردن وسایل برای اسباب‌کشی است و بچه‌های کوچکی زیر پایش هستند. بنابراین، می‌خواستم کاری انجام دهم تا آنها را سرگرم کنم.

بنابراین، او چند نوار کاست از دوران تحصیلش در حوزه علمیه و یک دستگاه پخش کاست پیدا کرد. بنابراین، یکی از آنها را به پسر شش ساله‌اش داد و گفت بعد از مدتی که مشغول کار دیگری بوده، این صدای نسبتاً آشنا را شنیده و به بیرون نگاه کرده و پسرش از پله‌ها بالا آمده و دستگاه پخش کاست او را مجذوب خود کرده است. و او گفت که من هستم که در حال تدریس تفسیر عبری هستم.

و بچه شش ساله گفت، بابا، این یارو خوبه. یا اینکه این بچه یه نابغه بوده یا از دهن بچه‌ها در اومده، آره. فکر نکنم اینو تو رزومه‌ام بنویسم.

بیایید با هم دعا کنیم. پدر، شکر برای این روز. شکر برای تمام چیزهایی که امروز به ما توانایی انجامشان را دادی. شکر برای انرژی، سلامتی، جهت و انگیزه. شکر که در همه چیز با ما هستی. و حالا که به پایان روز نزدیک می‌شویم، شکر می‌کنیم که اکنون با ما هستی.

و بنابراین، ما دعا می‌کنیم که خود را بر ما آشکار کنی. ما با فروتنی به سوی کلام تو می‌آئیم. ما با اذعان به نیازمان به روح تو برای تعلیم حقیقت آن، به سوی تو می‌آئیم.

اوه، ما می‌توانیم آن را بخوانیم. می‌توانیم بفهمیم که کلمات، آن چیزها، چه معنایی دارند. اما در نهایت پروردگارا، تو باید بیای و به ما نشان دهی که این برای ما چه معنایی دارد. و ما به نام عیسی از تو سپاسگزاری خواهیم کرد، آمین.

خب، ما در فصل‌های اول تا پنجم به مشکل و وعده‌ی بندگی نگاهی انداختیم، اینکه اسرائیل فراخوانده شده است تا آن ظرف پاک و مطهر باشد که از طریق آن تورات خدا می‌تواند به جهان برسد.

و با این حال اسرائیل سرکش، کور و متکبر است. بنابراین، مسئله این است که چگونه این اسرائیل قرار است، به آن اسرائیل تبدیل شود؟ و من به شما پیشنهاد دادم که پاسخ، دعوت به بندگی در فصل ششم است جایی که اشعیا تجربه خود را به عنوان الگو ارائه می‌دهد. اگر مردی با لب‌های ناپاک می‌تواند لب‌هایش پاک شود تا بتواند پیامی را به ملت برساند، پس ملت لب‌های ناپاک نیز می‌توانند لب‌هایشان پاک شود تا پیامی را به جهان برسانند.

ما در فصل‌های هفت تا سی و نه دیدیم که اساس بندگی، اعتماد به یهوه است، نه اعتماد به اینکه آیا کسی می‌تواند در آنجا را باز کند؟ متشکرم. در مقابل اعتماد به ملت‌های بشریت. اما همانطور که دیدیم، حتی اگر این درس را آموخته باشید که می‌توان به خدا اعتماد کرد، لزوماً به این معنی نیست که همیشه این کار را انجام خواهید داد.

و بنابراین، ما در فصل‌های ۴۰ تا ۴۸، فیض، انگیزه خدمت را دیدیم، زیرا مردم در اسارت هستند و خدا آنها را دعوت می‌کند تا خادم او شوند، تا در دعوی او علیه خدایان، گواه او باشند. اما این سؤال در آنجا مطرح می‌شود. خدا چگونه می‌تواند این کار را انجام دهد؟ در مورد گناه ما چگونه می‌تواند به سادگی اعلام کند که ما بندگان او هستیم؟ و دیدیم که پاسخ نیز فیض است.

اگر فیض انگیزه‌ی بندگی است، وسیله‌ی بندگی نیز هست. و دیدیم که چگونه در فصل‌های چهل و نه تا پنجاه و پنج، بنده‌ای آشکار می‌شود که اسرائیل ایده‌آل است، کسی که برای اسرائیل چیزی خواهد بود که اسرائیل هرگز نمی‌توانست برای خودش باشد. حالا، پس

شاید فکر کنید که کتاب همین جا تمام شده است. منظورم این است که آنها بندگان برگزیده خدا هستند که با فداکاری بنده ممکن شده‌اند. و فصل پنجاه و پنجم با نُتی بسیار والا به پایان می‌رسد.

اما کتاب تمام نشده. یازده فصل دیگر داریم. پنجاه و شش تا شصت و شش

حالا، اگر این یک کلاس در مدرسه‌ی علوم دینی بود، چیزی که الان می‌خواهم به شما بگویم را به شما نمی‌گفتم. از شما می‌خواستم خودتان سعی کنید آن را بفهمید. اما از آنجایی که شما هیچ پولی پرداخت نکرده‌اید، باید آن را تهیه کنید.

وقتی این فصل‌ها، از پنجاه و شش تا شصت و شش، را می‌خوانید، بعد از فصل شصت و دو حس عجیبی از اوج نگرفتن داستان دارید. فصل‌های شصت و سه، شصت و چهار، شصت و پنج، شصت و شش نسبتاً غم‌انگیز هستند. و ما از خود می‌پرسیم که دقیقاً چه اتفاقی دارد می‌افتد.

این ایده برای من تازگی ندارد. یکی دیگر از شاگردان اشعیا چند سال پیش آن را پیشنهاد داد. و وقتی او این کار را کرد، ناگهان گفتم، اوه، بله، این چیزی است که اتفاق می‌افتد.

آنچه در این فصل‌ها می‌بینید چیزی است که از نظر فنی به آن کیاسم می‌گویند. یعنی بخش‌های صعودی با بخش‌های نزولی موازی هستند. در اوج این بخش، فصل شصت و یکم، آیات یک تا سه، قرار دارد، آیاتی که عیسی برای اعلام مسیح بودن خود در ناصره از آنها استفاده کرد.

روح خداوند مرا مسح کرده تا مؤذه بدهم. این نکته‌ی اصلی است. و من در آنجا از حرف اشتباهی استفاده کردم.

در دو طرف آن، در فصل‌های شصت و شصت و یک و دو، تصویری از طلوع نور در صهیون را داریم که در دو طرف آن قرار دارد. در فصل پنجاه و نه و در فصل‌های آغازین شصت و سه، جنگجوی الهی را داریم جنگجوی که برای نابودی دشمنان قوم خود می‌آید. این در پنجاه و نه، پانزده ب تا پایان فصل پنجاه و نه و فصل شصت و سه، یک تا شش است.

می‌آید، ناتوانی مردم در انجام عمل B است، و اینجا C است، آن D است، آن E در دو طرف آن، پس آن پریم C پریم است، این D پریم است، این، ببخشید، این D صالح. بنابراین، از نظر اصطلاحات فنی، این پریم است، و سپس در همان ابتدا و همان انتها، شما دارید، و دوباره من در اینجا به شما پاسخ B است، این پریم است A و A سوالات اول را می‌دهم، خارجی‌های صالح، خارجی‌ها. بنابراین این

بنابراین، ما آغاز و پایان را دو برابر می‌کنیم و به این اوج مسیح موعود می‌رسیم. بیگانگان درستکار، ناتوانی مردم در درستکار بودن، جنگجوی الهی، طلوع نور در صهیون، مسیح، طلوع نور در صهیون، جنگجوی

الهی، ناتوانی در درستکار بودن، و بیگانگان درستکار. حال، در چهار هفته آینده و با مرور این موضوع، شاهد به سرانجام رسیدن این موضوع خواهیم بود، اما اتفاقی که می افتد این است که این نوع تدبیر، تأکید بر چیستی این موضوع را در عین حفظ درک اوج آن، ممکن می سازد.

ببینید چه اتفاقی می افتاد اگر کتاب صرفاً به ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰ می رسید و همان جا متوقف می شد. او، ما با این اوج شگفت انگیز وحی مسیح تمام می کردیم، اما نمی فهمیدیم که مسئله چیست، اینکه مسیح آمده است تا برای قومش این امکان را فراهم کند که زندگی درستکارانه ای داشته باشند تا جهان بتواند یکی شود. بنابراین، ما نقطه اوج را حفظ می کنیم، اما تمرکز را بر روی مسئله و هدف نیز حفظ می کنیم.

این درست به جایی برمی گردد که ما در فصل دوم بودیم. در روزهای آخر، کوه خانه خداوند به عنوان بلندترین کوه ها بر فراز تپه ها برافراشته خواهد شد و همه ملت ها به سوی آن سرازیر خواهند شد. بسیاری از قوم ها خواهند آمد و خواهند گفت: بیایید به کوه خداوند، به خانه خدای یعقوب، برویم تا راه های خود را به ما بیاموزد و در راه های او گام برداریم.

بنابراین، در واقع، بخش پایانی کتاب به این موضوع می پردازد. چرا مسیح آمده است؟ نه، او آمده است تا ما قوم خاص خود را، از سختی نجات دهد و ما را ثروتمند کند. نه، او به این دلیل نیامده است.

خب، این فقط یک مرور کلی برای شروع این بخش بود، لطفاً این را در حین کار در نظر داشته باشید. کاری که قرار است انجام دهیم این است که هفته آینده، روز یادبود، ببخشید، قرار است فصل های ۵۸ و ۵۹ را انجام دهیم. قرار است این بخش را اینجا تکمیل کنیم.

سپس هفته ی بعد، اولین هفته ی ژوئن، فصل های ۶۳ تا ۶۶ را انجام خواهیم داد که از بسیاری جهات تکرار همین افکار هستند. قرار است یک دور آنجا را مرور کنیم. سپس برمی گردیم و در ۱۰ ژوئن، هر چه که باشد، دوشنبه ی دوم ژوئن، فصل های ۶۰ تا ۶۲ را تمام می کنیم و مطالعه مان را تکمیل خواهیم کرد.

خب، به خاطر این ساختار عجیب، یه کم از این ور به اون ور می پریم. خب، سوال، نظر، به اندازه کافی واضح؟ خب، دریغ نکنید بپرسید. خیلی خب، امشب ۵۶ تا ۵۷.

عموماً اعتقاد بر این است که فصل های ۵۶ تا ۶۶ خطاب به یهودیان در دوره پس از تبعید نوشته شده اند به نظر می رسد این آیات خطاب به افرادی است که معتقدند صرفاً به دلیل حق مادرزادی شان مورد پذیرش خدا هستند و رفتار درستکارانه واقعاً مهم نیست، نتیجه ای که ممکن است از رهایی خود از بابل گرفته باشند. آنها لازم نبود برای نجات یافتن از سوی خدا، پارسا شوند.

او فقط آنها را نجات داد. بنابراین، مهم نیست که چگونه زندگی می کنید، ها؟ اما به نظر می رسد دیگرانی هم بوده اند که صمیمانه از اینکه بازگشتشان به سرزمینشان هیچ تغییر واقعی در رفتارشان ایجاد نکرده بود نگران بودند. به نظر می رسد اشعیا در موارد مختلف از طرف آنها صحبت می کند.

خداوند این افراد را تشویق می کند که باور کنند او به مشکلاتشان رسیدگی خواهد کرد و از طریق آنها خواهد درخشید تا نوری برای ملت ها باشند. بنابراین، یک بار دیگر، هیچ جزئیات تاریخی مشخصی درست مانند ۴۰ تا ۵۵ به جز کوروش وجود ندارد، شما هیچ جزئیات تاریخی مشخصی مربوط به تبعید ندارید. چرا؟ فکر می کنم چون اشعیا آنها را نمی دانست.

با الهام روح، او توانست در مورد وضعیت آینده صحبت کند، اما جزئیات زندگی آنها را نمی‌دانست. و من فکر می‌کنم همین موضوع در اینجا نیز صادق است. هیچ جزئیاتی از دوره پس از تبعید وجود ندارد، اما با الهام، درک اینکه وضعیت آنجا از نظر کلامی و رفتاری چگونه خواهد بود، باید مورد توجه قرار گیرد.

بله؟ آیا ما همین الگو را حتی در دوران معاصر هم نمی‌بینیم؟ اسرائیل، آنها به سرزمین خود بازگشته‌اند، اما به آن به عنوان حق طبیعی خود نگاه می‌کنند. این جایی است که ما شروع کردیم، اما آنها آن را به پیام خدا به اکثر ملت‌های سکولار متصل نمی‌کنند. بله، بله، بله.

و آنها از هولوکاست به عنوان توجیهی برای این کار استفاده خواهند کرد. آیا خدا می‌خواهد با ما اینگونه رفتار کند؟ اشکالی ندارد. ما هیچ ارتباطی با او نخواهیم داشت.

اما خیلی جالبه که حداقل برای قشری از مردم که نه به طور گسترده چیزهای وحشتناکی، بلکه قطعاً چیزهای وحشتناکی از دست بابلی‌ها متحمل شدند، برگشتند و گفتند، نه، ما قرار است متفاوت باشیم. این هنوز برای اسرائیل مدرن اتفاق نیفتاده است. باشه.

در فصل ۵۶، آیات ۱ تا ۸، دو گروه در اینجا مورد خطاب قرار گرفته‌اند. آیه ۳، او با چه کسی صحبت می‌کند؟ غریبه. و همچنین آیه ۳، گروه دیگری را.

خواجه‌سرایان، بیگانگان و خواجه‌سرایان. حال در تثنیه ۲۳، آیات ۷ و ۸، این دو از داشتن هر گونه ارتباطی با پرستش خدا منع شده‌اند. اما در اینجا، بیگانه‌ای که به خداوند پیوسته است، نگوید: خداوند مطمئناً مرا از قوم خود جدا خواهد کرد.

خواجه‌سرایان نگویند که من درختی خشک هستم. زیرا خداوند چنین می‌گوید. حال، این بیگانگان و خواجه‌سرایان چه رفتارهایی دارند که مورد تأیید خداوند است؟ روز سبت را نگه دارید.

دوم، آنچه درست است را انتخاب کنید. عدالت را رعایت کنید. به عهد و پیمان خود وفا کنید.

به عبارت دیگر، رفتار بی‌طرفانه و درست. حالا، هفته آینده بیشتر در مورد سبت صحبت خواهم کرد. بنابراین در حال حاضر به آن تکیه نمی‌کنم، اما خدا می‌گوید، من می‌خواهم رفتار شما مانند رفتار من باشد. اگر در طول مطالعه خروج ما اینجا بودید، امیدوارم به یاد داشته باشید که من استدلال کردم که هدف از عهد، آموزش شخصیت خدا با عمل است.

اگر به عهد خود وفا کنید، رفتار خدا را تکرار می‌کنید. مانند خدا عمل می‌کنید. در مسیر او گام برمی‌دارید.

تو داری از دستوراتش پیروی می‌کنی. بنابراین، این افراد، خواجه‌ها، بیگانگان، که در واقع به عهد من پایبند هستند، مورد استقبال قرار می‌گیرند. آنها برای من خوشایند هستند.

خب، این چطور در مورد ما صدق می‌کند؟ فکر می‌کنم کاملاً درسته، و این موضوع قراره در بخش بعدی به تفصیل توضیح داده بشه. کاملاً درسته. منظورم اینه که، خب، ما قوم خدا هستیم.

من به محراب رفته‌ام. به کلیسا پیوسته‌ام. من عضوی از برگزیدگان هستم، بنابراین مهم نیست که چگونه زندگی می‌کنم یا نه.

به عهد من وفا کنید. وفای به عهد خدا برای شما، برای من، امروز به چه معناست؟ بدیهی است که ما موهای گوشه شقیقه‌هایمان را کوتاه می‌کنیم، توکل می‌کنیم و اطاعت می‌کنیم. دیگر چه؟ وفای به عهد امروز به چه معناست؟ بسیار خوب.

احترام به خدا و یکدیگر. شما باید خداوند، خدای خود را با تمام قلب، روح، ذهن و قدرت خود و همسایه خود را مانند خودتان دوست داشته باشید. پولس این را گفت.

کل قانون را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد، عشق. حالا، تا اینجا، تو هر چیزی را که من می‌دانم، می‌دانی، اما بگذار یادآوری کنم. بسیار خوب.

فرد، تو چیزی یاد گرفتی. عشق، محبت، عاطفه و احساس یک قطب رابطه ما با خداست. قطب دیگر چیست؟ اطاعت، بله.

با این حال، یک کلمه وجود دارد که معمولاً استفاده می‌شود. در واقع عبارتی است که مکانیکی است. من کاری را انجام خواهم داد که خدا می‌خواهد.

من قرار نیست خدا را ناراضی کنم. من قرار نیست از او نافرمانی کنم، اما بدون ترس از خداوند، عشق می‌تواند به راحتی به احساسات‌گرایی تبدیل شود. او، من در مورد خدا خیلی احساس صمیمیت و ابهام می‌کنم، و مثل جهنم زندگی می‌کنم چون خدا همیشه می‌گوید، من می‌بخشم.

بنابراین، این دو با هم همراه هستند. این چیزی نیست که یوحنا در مورد آن صحبت می‌کند وقتی می‌گوید. عشق کامل ترس را بیرون می‌کند. چیزی که او در آنجا در مورد آن صحبت می‌کند ترس از محکومیت است.

ترس از خداوند می‌گوید که من نمی‌خواهم خداوند را ناخشنود کنم. ترس از محکومیت می‌گوید که من نمی‌خواهم به جهنم بروم. ارتباط با خداوند در آن نقشی ندارد.

شما صرفاً سعی می‌کنید حداقل کار را انجام دهید تا از مجازات اجتناب کنید. با ترس از خداوند، شما حداکثر تلاش را برای خشنودی او انجام می‌دهید. بنابراین، برای اینکه ما در عهد خود زندگی کنیم، به این معنی است که اگر من خداوند را دوست دارم، پس نام او را بیهوده به زبان نمی‌آورم.

اگر من خداوند را دوست داشته باشم، دفعه‌ی بعد بیشتر در این مورد صحبت خواهم کرد، من یکشنبه‌ها کار نمی‌کنم. اگر خداوند را دوست داشته باشم، وسایلت را نمی‌گیرم. اگر خداوند را دوست داشته باشم، به همسرم وفادار می‌مانم.

اگر من خداوند را دوست داشته باشم، می‌بینی که به کجا می‌روم. بنابراین، ترس خداوند محتوا می‌دهد، عشق خداوند انگیزه و شادی می‌دهد. بنابراین، ما در پیمان زندگی می‌کنیم.

ما در آن رابطه با خدا زندگی می‌کنیم و آنچه را که او را خشنود می‌کند انتخاب می‌کنیم. به نظرم این عبارت خیلی جالبی است. خوب، ادامه می‌دهیم.

نه، من باید برگردم و هر دقیقه در مورد یکی از آنها صحبت کنم. اگر در واقع خدا در نهایت قصد داشت بیگانگان و خواجه‌ها را در پرستش خود بگنجاند، چرا در ابتدا آنها را مستثنی کرد؟ منظورم این است که هری امرسون فاسدیک می‌توانست بگوید، خوب، تثنیه اشتباه بود و اشعیا اکنون به دلیل وحی تدریجی، تثنیه را اصلاح کرده است. خوب، من حتی یک دقیقه هم این را باور نمی‌کنم.

تثنيه درست می گوید و اشعیا هم درست می گوید، اما چرا آنها اختلاف نظر داشتند؟ جی؟ فکر می کنم این می تواند بخشی از آن باشد. بله. بله.

بله. بله. پرستش بت پرستان

چیز دیگری هم هست؟ ایده دیگری دارید؟ او می خواست قومش را کنار بگذارد تا آنها یاد بگیرند که مسیح از طریق آنها خواهد آمد. بله. بله.

فکر می کنم تنها چیز دیگری که به همه اینها اضافه کنم این است که وقتی در اصول اولیه آموزش هستید، به جزئیات نمی پردازید. آنها را با تندترین رنگ هایی که می توانید رنگ آمیزی می کنید تا منظورشان را برسانید. بنابراین، خواجه ها، من بدن های شما را طوری ساختم که نمی توانید خودتان را دستکاری کنید.

ببخشید، منظورم این نیست که شما را دستکاری کنم. شما نمی توانید با بدن خود کارهایی انجام دهید تا به نوعی خودتان را محروم کنید و خودتان را برای من قابل قبول تر کنید. اما تثنيه همچنین در مورد تعالی صحبت می کند.

بله، اما باز هم، سعی دارد این نکته را بیان کند که خدا ما را کامل آفریده و ما او را به عنوان انسان های کامل پرستش می کنیم. بنابراین، شما سعی دارید این نکته را بیان کنید. حالا او درباره تمامیت معنوی صحبت می کند، اما از نکته فیزیکی برای بیان این نکته استفاده می کند.

شما این را بارها و بارها در عهد عتیق می بینید. در عهد عتیق چگونه برکت می یابید؟ ثروتمند می شوید، زمین زیادی دارید، فرزندان زیادی دارید و پیر می شوید. این برکت است.

در واقع، اینطور نیست. برکت یک امر قلبی است. و تا زمانی که خدا شما را از درون برکت نداده باشد، در تمام دنیا چیزهای کافی برای راضی کردن شما وجود ندارد.

اما او قرار نیست درباره برکت معنوی با این نوزادان صحبت کند. او از مثال های ملموس برای بیان منظورش استفاده می کند. و من مطمئنم که اینجا هم همین اتفاق می افتد.

بسیار خوب، حالا بیا به دهیم. آیات ۷ و ۸ در مورد هدف نهایی یهودیان و معبدشان به ما چه می گویند؟ معبدی برای همه ملت ها. این خانه را چه باید نامید؟ خانه دعا.

به نظر من این کاملاً قابل توجه است. همیشه برایم شگفت انگیز بوده که در مراسم تقدیم معبد توسط سلیمان، او می گوید که چیزی حدود صد هزار گاو نر یا چیزی شبیه به آن را قربانی کرده است، عددی باورنکردنی، اما دعای او هیچ چیزی در مورد معبد به عنوان مکانی برای قربانی نمی گوید. معبد کاملاً به عنوان مکانی برای دعا است.

به نظرم این خیلی مهمه. اوه بله، من به این معبد می روم و این مراسم رو انجام می دم و خدا رو دستکاری می کنم و قلبم رو برای خودم نگه می دارم. نه، نه، تو این کار رو نمی کنی.

اینجا محل رابطه است و رابطه از طریق ارتباط بیان می شود. اینجا خانه ای از... بله. هرگز.

نه. خب، همین هفته پیش اتفاق افتاد که بالاخره در دیوار ندبه به زنان اجازه دادند به بخش خاصی از دیوار ندبه بروند، که یک پیشرفت شگفت‌انگیز است، چیزی که ارتدکس‌ها با چنگ و دندان و هر چیز دیگری با آن مبارزه می‌کنند. این همان شعر جدید است.

آره. معبد هیرودیس. این ساختمان معبد.

این صحن کاهنان است. این جایی است که قربانگاه قرار داشت و این صحن مردان است. این صحن زنان است و این صحن غیریهودیان است.

و ما یکی از سنگ‌های هشدار دهنده را از اینجا داریم که می‌گوید هر غیریهودی که از این خط عبور کند، مسئول مرگ خود است. بنابراین، شما به آنجا نروید. پس وضعیت این بود.

سطوح تمایز. باشه. بله، زن و مرد می‌توانستند اینجا به عنوان غیریهودی در کنار هم باشند.

همه آنها نجس هستند. بنابراین، هیچ فرقی نمی‌کند. زنان عبرانی کمتر از مردان غیریهودی نجس هستند و غیره.

اما حالا، بیایید به فصل ۶۶، نتیجه‌گیری، بخش الف، آیات ۱۸ و آیات بعدی نگاهی بیندازیم. من اعمال و افکار آنها را می‌دانم. زمان آنها فرا می‌رسد تا همه ملت‌ها و زبان‌ها را گرد هم آورند و آنها خواهند آمد و جلال مرا خواهند دید.

اشعیا ۶ را به خاطر دارید؟ تمام زمین از جلال او پر است. روزی خواهد آمد که غیریهودیان خواهند آمد و آن را خواهند دید. من در میان آنها نشانه‌ای خواهم گذاشت.

از میان آنها، بازماندگانی را به سوی امت‌ها خواهم فرستاد، به ترشیش، پول، لود، که کمان را می‌کشند، به توبال و یاون، به سواحل دوردست، که آوازه مرا شنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند. و ایشان جلال مرا در میان امت‌ها اعلام خواهند کرد. و ایشان، امت‌ها، همه برادران شما را از همه امت‌ها به عنوان هدیه برای خداوند خواهند آورد و غیره.

و برخی از آنها، در این زمینه، یعنی ملت‌ها، غیریهودیان. همچنین، من چهار کاهن و چهار لاوی را در نظر می‌گیرم. وای.

زیرا خداوند می‌گوید: «همانطور که آسمان‌های جدید و زمین جدیدی که من می‌سازم در حضور من پایدار خواهند ماند، نسل شما و نام شما از ماه نو تا ماه نو، از سبت تا سبت پایدار خواهد ماند. همهٔ بشر برای پرستش در حضور من خواهند آمد.» آغاز ۵۶، ۱ تا ۸، پایان ۶۶، ۱۸ تا ۲۳.

هدف از کل این ماجرا چیست؟ اینکه همه ملت‌ها بیایند و جلال خداوند را ببینند. بسیار خوب. حالا، با گفتن همه اینها، می‌خواهم به آیه ۱ از باب ۵۶ برگردم. و می‌خواهم به استدلال این آیه نگاهی بیندازید.

به یاد داشته باشید که هر [علامت]، دلیلی را نشان می‌دهد. عدالت را رعایت کنید و عدالت را اجرا کنید، زیرا به زودی نجات من فرا خواهد رسید و رهایی من آشکار خواهد شد. حال، ارتباط منطقی در این جمله چیست؟ نجات در راه است و پاسخ ما به آن نجات رایگان چه باید باشد؟ عدالت و عدالت.

بله. بله. به جای بحث، از آنجایی که من به لطف الهی نجات یافته‌ام، مهم نیست چگونه زندگی کنم.

در واقع، کاملاً برعکس است. از آنجایی که من به لطف خدا نجات یافته‌ام، زندگی او را در عدالت و پارسایی خواهم زیست. و باز هم، آنچه را که بارها گفته‌ام به یاد داشته باشید.

مشکل کلمه عدالت این است که برای ایده عبری به اندازه کافی گسترده نیست. ایده عبری شامل عدالت قانونی و برابری می‌شود. این شامل آن می‌شود، اما بزرگتر از آن است.

این دستور الهی خداوند برای زندگی است. در دستور الهی خداوند برای زندگی، شما نمی‌توانید به فقر ظلم کنید. در دستور الهی خداوند برای زندگی، شما نمی‌توانید بی‌گناهان را از حق عدالت محروم کنید.

اما این فراتر از عدالت قانونی صرف است، آنطور که ما معمولاً در انگلیسی به آن فکر می‌کنیم. بنابراین زیستن زندگی خدا به این دلیل که ما به واسطه فیض نجات یافته‌ایم. این نکته‌ای است که پولس در تمام نامه‌هایش به آن اشاره می‌کند.

خدا را شکر که از آن تلاش قدیمی برای توجیه خودتان با خوب بودن برای خدا و با حفظ شریعت، رهایی یافته‌اید. خدا را شکر که از آن رهایی یافته‌اید. شما به لطف خدا نجات یافته‌اید.

پس، البته که قرار است زندگی گناه‌آلود قدیمی‌تان را ترک کنید، اینطور نیست؟ برای من شگفت‌انگیز است که چه تعداد زیادی از مردم درگیر الهیات پیچیده‌ی نجات می‌شوند و کل نکته‌ای را که پولس تقریباً در هر یک از نامه‌هایش مطرح می‌کند، از دست می‌دهند. شما به لطف خدا نجات یافته‌اید. حالا دیگر به آن شکل زندگی نکنید.

تو دیگه به اون روش اعتقادی نداری. حالا دیگه بهش پایبند باش. اون لباس‌های کهنه رو کنار بذار.

حالا آنها را در بیاور. این لباس‌های نو را پوشیدی. حالا آنها را بپوش.

زندگی توأم با عدالت و درستکاری توأم با بی‌رحمی، نتیجه‌ی منطقی نجات از طریق فیض است. بسیار خوب، بیایید ادامه دهیم. فصل ۵۶ آیات ۹ تا ۱۲.

او اینجا با چه کسی صحبت می‌کند؟ این نگهبانان کور، این سگ‌های ساکت، سگ‌های پرخور، چوپان‌های احمق. او درباره چه کسی صحبت می‌کند؟ رهبران مردم، اینطور نیست؟ رهبران مذهبی، پیامبران، کاهنان. در حال حاضر، شما پادشاه ندارید، اما یک فرماندار دارید.

بله، اینها، به معنای واقعی، او می‌گوید چیز زیادی تغییر نکرده است. او در گذشته سخنان تندی نسبت به این پیامبران و کاهنان و حاکمان مدنی داشت و اکنون نیز سخنان تندی نسبت به آنها دارد. آنها برای خودشان زندگی می‌کنند و من از هرگونه اظهار نظر سیاسی بیشتر خودداری می‌کنم.

حالا به ۵۷، ۱ و ۲ نگاه کنید. اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ من که چیزی نشنیدم. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ خب، نه، نه، فقط، چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ آدم‌های درستکار دارند هلاک می‌شوند. آدم‌های خوب دارند می‌میرند، تا حدودی به خاطر آن رهبران دروغین، بله.

حالا قرار است از این چه نتیجه‌ای بگیریم؟ چرا فرد درستکار می‌میرد؟ برای اینکه از شر در امان بماند، از مصیبت دور شود. حالا من و شما چقدر به این فکر می‌کنیم وقتی افراد درستکار می‌میرند؟ اغلب اوقات خدا را به بی‌انصافی متهم می‌کنیم. این هم یک فرد خوب.

یادم می‌آید وقتی دوست خویم اورت هانت فوت کرد، تا جایی که یادم می‌آید ۶۳ ساله بود، مرد جوان، یک کودک خردسال، و من در آن زمان فکر کردم، خدایا، اگر لازم باشد کسی را انتخاب کنی، من یک لیست کوتاه دارم. اما بعد این را به یاد می‌آورم. اوه، مطمئناً همینطور است، مطمئناً همینطور است، اما باز هم، و نمی‌خواهم خیلی از این موضوع دور شوم، اما یک بچه مسیحی دوست‌داشتنی در ۱۶ سالگی می‌میرد، و ما می‌گوییم، اوه نه، شاید این بهترین چیز در دنیا بوده است.

این می‌توانست برای آن پسر اتفاق بیفتد. چه کسی می‌داند آینده چه چیزی برایش رقم می‌زد؟ ما از آینده خبر نداریم. نمی‌دانیم چه اتفاقی ممکن است بیفتد.

بنابراین، او دوباره می‌گوید، شما فکر می‌کنید خدا ناعادلانه است زیرا این افراد خوب می‌میرند. خب، بگذارید چیزی به شما بگویم. خدا به خاطر آنچه در انتظار شماست، با آنها مهربان است.

وای، وای. باشه، ادامه می‌دم. حالا این مردم، این یهودیان برگشته، واضحاً دارن می‌گن ما فرزندان ابراهیم هستیم.

بنابراین خدا ما را نجات داد، نه به این دلیل که ما پارسا بودیم، نه به این دلیل که کار خاصی انجام دادیم، بلکه فقط به این دلیل که اتفاقاً در گروه درست قرار داشتیم. طبق آیه ۳، خدا در مورد میراث آنها چه می‌گوید؟ شما فرزندان یک زن زناکار هستید. فکر می‌کنم در مورد صهیون صحبت می‌کنیم.

هوشع را یادتان هست؟ هوشع با فاحشه ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شوند، اما آنها فرزندان هوشع نیستند. این تصویر از صهیون به عنوان زنی است که خود را با هر معشوق دیگری در زیر آفتاب فاحشه کرده است، و خدا می‌گوید که شما از نسل او هستید. شما خیلی به حق نخست‌زادگی خود افتخار می‌کنید، اما در واقع، در واقع، حق نخست‌زادگی شما بوی بدی می‌دهد.

بنابراین در آیات بعدی، او آیات ۳ تا ۱۳ را شرح می‌دهد. او اعمال مذهبی آنها را اساساً بت‌پرستی بت‌پرستانه توصیف می‌کند. باز هم، این زبان از بخش‌های اولیه کتاب، همچنین از حزقیال، کاملاً آشنا است.

حالا یکی از سوالاتی که پرسیده می‌شود، و من این را در پس‌زمینه مطرح می‌کنم، این است که اکثر محققان فکر می‌کنند یهودیان به نوعی از بت‌پرستی خود، بیشتر از آن، در تبعید، رهایی یافتند و وقتی برگشتند، بیشتر تمایل داشتند که با بت‌پرستی مخالف باشند. بنابراین سوال این است که چرا اشعیا این را اینجا مطرح می‌کند؟ بسیار خوب، آنها هنوز هم این کار را در قلب خود انجام می‌دهند. ما قبلاً به طرق مختلف در مورد بت‌پرستی صحبت کرده‌ایم، و باز هم، من تمایلی ندارم که سوالات زیادی از شما بپرسم، زیرا باعث می‌شود به عنوان یک معلم بد به نظر برسم، اما ایده بت‌پرستی نسبت به خدا چیست؟ بت‌پرستی، پرستش بت‌پرستان، چگونه در مورد خدا فکر می‌کند؟ عالی، عالی.

شاید در حرفه معلمی بمانم. من کارهای مذهبی انجام می‌دهم تا خدا را برای برآوردن نیازهایم فریب دهم. این بت‌پرستی است، و به همین دلیل است که اینجا می‌پرسم، فرض کنید اشعیا می‌گوید که اعمال مذهبی ارتدوکس آنها در واقع ماهیت بت‌پرستی دارد، انگار که واقعاً این کارها را انجام می‌دهند.

خب، بگذارید از شما بپرسم، بت‌پرستی در پروتستان‌تیسم انجیلی آمریکای شمالی چگونه است؟ عشر خود را بدهید تا خداوند نعمت‌های بیشتری به شما بازگرداند. همین. خداوند به هر دعایی پاسخ می‌دهد زیرا من برای آنها دعا می‌کنم.

نه، این کتاب مقدسه. روزه گرفتن چگونه؟ آگه به اندازه کافی برم کلیسا، هر گناهکاری رو محکوم کنم، بله. بله، بله، بله.

با وجود همه این‌ها، من باید شغلی پیدا کنم، پس خدایا، قرار است هر روز ماه آینده را به عبادت بگذرانم. نه، من این را نگفتم. او یک ماه فرصت دارد تا نتیجه بگیرد.

بله، بت پرستی. بله، درسته، درسته. بله، بله، بله، بله.

این یه کار مکانیکیه. آگه درست انجامش بدی، همیشه جواب میده. آگه جواب نداد، یعنی درست انجامش ندادی.

دویدن روی تردمیل، بدون هیچ نتیجه‌ای، بله، بله. خب، نگرش غیرت پرستانه نسبت به خدا چیست؟ او شایسته دعاها، ماست. اعتماد، اعتماد.

اطاعت. چرا باید عشر بدهم؟ چون اینطور می‌گوید، بله، خیلی خوب است. در مورد عشق چگونه؟ می‌خواستم بگویم، فکر می‌کنم اگر عشق خدا را داشته باشی، کارها را از روی آن عشق انجام می‌دهی.

بله، بله، بله، بله، بله. بچه‌ای که عاشق دختره شده نمی‌گه، هوم، من تعجب می‌کنم، من تعجب می‌کنم. که شاید بتونیم با مک‌دونالد از پشش بریایم. نه، می‌ری ولخرجی می‌کنی، میری یه جای باکلاس مثل چکرز یا، اما نه، باز مسئله اینه که، آگه عاشقی، نمی‌پرسی، چقدر می‌تونم کم بدم و از پشش بریایم؟ می‌پرسی، اوه، چقدر می‌تونم نشون بدم؟ چقدر دوست دارم.

تمام تفاوت‌های دنیا. دو نفر که یک کار را انجام می‌دهند، لزوماً یک کار را انجام نمی‌دهند. این یکی دعا می‌کند، آن یکی دعا می‌کند.

اون یکی برای عشق دعا می‌کنه، اون یکی برای بدست آوردنش. کارشون یکی نیست. قلبت اونجاست.

بله، دقیقاً. قلبت آنجاست. جان، من وسط دعا بودم وقتی فرد در جنوب شرقی آسیا بود، و در این بحبوحه خدا گفت، دعایت را عوض کن، تو التماس می‌کنی که برای عیسی دعا کنی.

آره، آره، آره، آره. بله. عیسی گفت، وقتی دعا می‌کنم، می‌خواهم پدرم را جلال دهم.

آره، آره، آره، آره، آره. خیلی خب. بله.

فصل ۵۷، آیات ۱۴ تا ۲۱. گفته خواهد شد، بسازید، بسازید، راه را آماده کنید، هر مانعی را از سر راه قوم من بردارید. حال، این کمی شبیه فصل ۴۰ به نظر می‌رسد، اما در فصل ۴۰، چه کسی می‌آید؟ این خداوند است.

یک بزرگراه عظیم آماده کنید تا خداوند بتواند به سوی ما بیاید. بله، بله. هیچ راهی وجود ندارد که ما بتوانیم به سوی او برویم.

ما، در گناه خود، به هیچ وجه نمی‌توانیم هر کاری که لازم است انجام دهیم تا فیض او را به دست آوریم. ما نمی‌توانیم. او باید به سوی ما بیاید.

اما بعد، ما باید به سوی او برویم. خب، خدا چه می گوید؟ آیه ۱۵. چطور، چطور به سوی خدا برویم؟ قلب توبه کار و فروتن.

بله، بله، بله. یکی از زیباترین آیات کتاب. چنین می گوید آن که والا و بلندمرتبه است، آن که در ابدیت ساکن است، آن که نامش مقدس است.

خدای من. من در مکان والا و مقدس ساکنم، و همچنین با کسی که روح توبه کار و فروتن دارد، تا روح فروتنان را احیا کنم، تا دل توبه کاران را زنده سازم. آیا این زیبا نیست؟ خدای من.

او در نوری غیرقابل تصور زندگی می کند. او فراتر از هر چیزی است که تخیل ما بتواند تصور کند و در فروتن ترین قلب ها. بله.

پس اگر من به درستکاری خودم افتخار کنم، خدا اینجا زندگی نخواهد کرد. خب، البته، این یعنی من از تو نامقدس ترم. ما، ما بر سر نامقدس تر بودن از یکدیگر رقابت خواهیم کرد.

نکته این نیست. نکته این است که هیچ چیز خوبی در درون ما ساکن نیست، اما اگر روح القدس در ما، در پشیمانی ما ساکن شود، می تواند میوه های شگفت انگیزی به بار آورد. حال از شما می پرسم، این چه ارتباطی با موضوعی دارد که در سراسر کتاب دیده ایم؟ وقتی خودمان را بزرگ می کنیم چه اتفاقی می افتد؟ ما سقوط می کنیم.

و وقتی بپذیریم که در درون و از خود، درمانده و کاملاً وابسته به خدا هستیم، چه اتفاقی می افتد؟ او ما را بالا می برد. خود را بالا ببرید، تحقیر شوید. نه اینکه خود را تحقیر کنید، بلکه تصور درستی از خود داشته باشید و به او اجازه دهید شما را بالا ببرد تا در کنار او بر تخت سلطنت بنشینید.

من تا ابد ستیزه نخواهم کرد. من همیشه خشمگین نخواهم بود. روح در من ضعیف خواهد شد.

نفس حیاتی که من آفریدم. باز هم، شفقت خدا، مشارکت خدا با ما. او، همانطور که آیه ای که سال ها پیش حفظ کردم می گوید، به فرزندانش رحم می کند.

او بر فرزندانش شفقت دارد. او می داند که پیکر ما سست است. او می داند که ما خاک هستیم.

او همه اینها را می داند. بسیار خوب. پس آن آیات ۱۶، ۱۷، ۱۸ درباره هدف نهایی خدا برای ما چه می گویند؟ داشتن رابطه با او.

اگر او عصبانی شود، فقط برای یک لحظه است، هدف نهایی اوست. و بنابراین از شما می پرسم، آخرین کلام خدا هرگز نابودی نیست. امیدوارم این را به خاطر داشته باشید.

آخرین کلام خدا هرگز نابودی نیست. شاید آخرین کلام او باشد، اما این به ما بستگی دارد. آخرین کلام او شفا و بازسازی است.

و اگر او با من از نابودی صحبت می کند، به این دلیل نیست که می خواهد مرا نابود کند. به این دلیل است که می خواهد من به خودم بیایم و شفا پیدا کنم. اگر به خودم نیایم، اگر نخواهم به خودم بیایم، نمی توانم شفا پیدا کنم.

اما هدف او. بنابراین، او در آیه ۱۸ می‌گوید، من راه‌های او را دیده‌ام، اما او را شفا خواهم داد. من او را هدایت خواهم کرد و تسلی را به او و عزادارانش باز خواهم گرداند، و ثمره لب‌ها را خواهم آفرید.

جالب نیست؟ یعنی چی؟ من او را هدایت خواهم کرد و تسلی را به او و سوگواران‌ش باز خواهم گرداند، ثمره لب‌ها را خواهم آفرید. آن چیست؟ ستایش، ستایش. بله.

بله. و این چیزی است که دوباره در سراسر کتاب دیده‌ایم، خدای من، من لیاقت پشت دستش را دارم. و او جلوی دستش را به من داد.

او دستم را گرفت. او مرا از گل و لای بیرون کشید، همانطور که، باز هم، زبان کینگ جیمز، میوه لب‌ها را خلق می‌کند. خیلی جالب است.

شما فقط تعریف و تمجید را حس نمی‌کنید، بلکه باید آن را به زبان بیاورید. به همین دلیل است که جلسات شهادت، زمان‌های خوبی هستند. دقیقاً.

.کاملاً حق با توست. کاملاً حق با توست. و تا زمانی که در غرور خود باقی بمانیم، من به ناجی نیاز ندارم.

من یکی از بهترین افرادی هستم که می‌شناسم. خدا نمی‌تواند به ما برسد، اما وقتی که ما مانع غرور و خودکفایی خود را از بین می‌بریم و به نیازمندی خود اعتراف می‌کنیم، می‌توانیم به سوی او بیاییم. او باید به سوی ما بیاید، اما یک نقطه توقف وجود دارد.

.و در آن مرحله، باید بگوییم، بله، بله، من به تو نیاز دارم. نمی‌توانم بدون تو زندگی کنم. من به تو وابسته‌ام.

و در آن لحظه، آن والا و مقدس در این خانه‌ی حقیر ساکن می‌شود. مسیحیت تنها دینی است که در آن خدا ابتدا به سوی ما می‌آید. بله.

و بعد ما باید بیاییم، اما باید ادیان دیگر باشند که می‌گویند به خدای آنها مراجعه کنید. درست است. کاملاً درست است.

اگر یک الهیات متمایز در مسیحیت وجود داشته باشد، آن فیض است. چرا مورمون‌ها چنین زندگی درست و شریفی دارند؟ زیرا در مورمون‌یسم هیچ فیض و رحمتی وجود ندارد. چرا بهترین مسلمانان چنین زندگی درست و شریفی دارند؟ و همینطور هم هست.

باز هم، چون هیچ لطفی در کار نیست. اگر می‌خواهی به بهشت بروی، باید این کار را بکنی. و این همان چیزی است که در تمام طول تاریخ مسیحیت، نفرین آن بوده است.

اوه، از آنجایی که من به لطف الهی نجات یافته‌ام، می‌توانم مثل جهنم زندگی کنم. و دنیا به ما نگاه می‌کند و می‌گوید، بله، اگر دین این است، فکر نمی‌کنم امروز هیچ‌کدام از اینها را داشته باشم. و بنابراین بزرگترین نعمت ما می‌تواند بزرگترین نفرین ما نیز باشد.

بسیار خوب. حالا او می‌گوید، آیات ۱۹، ۲۰ و ۲۱، یک دکترین به نام یونیورسالیسم وجود دارد که می‌گوید همه مردم در نهایت نجات خواهند یافت. این آیات در این مورد چه می‌گویند؟ بله.

اگر در شرارت پافشاری کنی، نجات نخواهی یافت. حالا، نکته جالب این است، و من به همین جا بسنده می‌کنم. اغلب گفته می‌شود، خب، منظورم این است که اگر شخصی در مقابل خدا بایستد و گزینه‌های بهشت و جهنم را ببیند، اگر بالاخره ببیند که خدا واقعی است، خب، البته، او مسیح را خواهد پذیرفت.

نمی‌دانم تا به حال با کسی که کاملاً به نکته‌اش متقاعد شده بحث کرده‌اید یا نه. برایم مهم نیست چند استدلال قاطع ارائه می‌دهید. به اندازه کافی خوب نخواهد بود چون در نهایت بحث بر سر بحث نیست.

این در مورد حقیقت نیست. این در مورد روش من است. و خب، من این را قبلاً بارها به شما گفته‌ام، اما آمار مربوط به تغییر دین در بستر مرگ کاملاً وحشتناک است.

چیزی حدود یک درصد. اگر تمام عمر برای خودت زندگی کنی و حالا از تو خواسته شود که برای نجات یافتن، از خودت دست بکشی، این بها خیلی بالاست. خیلی خیلی بالاست.

بنابراین، کتاب مکاشفه نمی‌گوید که پادشاهان زمین توبه کرده و برای بخشش فریاد خواهند زد. کتاب مکاشفه می‌گوید که پادشاهان زمین فریاد خواهند زد که بر روی آنها بیفتند و آنها را از چشمان خدای زنده پنهان کنند. بنابراین این ۴۰، ۵۰، ۶۰، ۷۰، ۸۰ سال بسیار مهم هستند.

ابدیت در گرو است. خداوند می‌گوید: صلح، شالوم، شالوم برای دور و نزدیک، و من او را شفا خواهم داد. اه، بله، این صلح نیست، صلح برای کسانی است که می‌خواهند خودشان را شفا دهند.

صلح، صلح بر کسانی که نیازی به شفا ندارند. صلح، صلح بر کسانی که به شفا نیاز دارند و آن را می‌شناسند و آن را دریافت می‌کنند و من آنها را شفا خواهم داد. اما شیران مانند دریای متلاطم هستند.

نمی‌تواند آرام باشد. آب‌هایش گل و لای و کثافت را بالا می‌آورد. خدای من می‌گوید برای شیران هیچ شالومی وجود ندارد.

یک کلمه آخر، شرور. این کلمه در اصل به معنای بی‌خدایی است. زندگی کردن طوری که انگار خدایی وجود ندارد.

خب، بله، اگر این شیوه‌ی زندگی توست، پس خدا نمی‌تواند شالومش را به تو بدهد، نه؟ باید پذیری که خدایی وجود دارد و من او نیستم. و تا زمانی که به آن نقطه نرسی، خدا کار زیادی نمی‌تواند برای تو انجام دهد. تا اینجا به مورد الف، یعنی نیت خدا برای آمدن همه‌ی مردم به خانه‌ی دعایش، پرداختیم.

ما شروع به بررسی بخش ب، یعنی ناتوانی قوم خدا در پارسا بودن، کرده‌ایم. خدا می‌گوید من برای این خواجه‌های پارسا و بیگانگان ارزش قائلم، اما قوم من زندگی پارسایی ندارند. هفته آینده به طور گسترده این را خواهیم دید.

در فصل‌های ۵۸ و ۵۹ واقعاً، واقعاً شدید می‌شود. اما در پایان فصل ۵۹، شاهد ظهور جنگجوی الهی هستیم.

بیایید دعا کنیم. پدر، متشکرم. متشکرم که آمدید. و متشکرم که با آمدنتان، اکنون دستان سوراخ‌شده‌تان را به سمت ما دراز می‌کنید و می‌گویید، اکنون فرزندان، نزد من بیایید. همه شما که زیر بار سنگین زحمت می‌کشید، من به شما آرامش خواهم داد. شالوم. به ما کمک کن، پروردگارا.

کمکم کن. خیلی راحت میشه تو رو به یه بت تبدیل کرد. خیلی راحت میشه ازت به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهدافمون استفاده کرد، نه اینکه تو فرزند تو باشی تا بتونی از طریق ما به اهداف خوبت برسی.

کمکمان کن، پروردگارا. کمکمان کن. شکرت که راهی پیدا کردی تا از آن مکان والا و مقدس بیایی و در قلب‌های ما ساکن شوی. تو را ستایش می‌کنیم. تو را ستایش می‌کنیم. تو را ستایش می‌کنیم. آمین.

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۲۷، اشعیا فصل‌های ۵۷ و ۵۸ است.